

طلوع در غروب (۱)

امین مردان نیک

سر شناسه: مردان نیک، امین ، ۱۳۶۶
عنوان و نام پدید آورنده: طلوع در غروب / تالیف امین مردان نیک
مشخصات نشر: کرج: آوای ویانا، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری: ج ۲
شابک: ج ۱. ۵ - ۳۴ - ۸۹۶۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: داستان های فارسی - قرن ۱۴
Persian fiction -- 20th century
رده بندی کنگره: ۸۳۶۱
رده بندی دیویی: ۸۳۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۹۴۴۵۵



امین خردان نیکی

انتشارات آوای ویانا

ویراستار: نسیم بدی - خبرنگار نظری ملومه

طراح جلد و صفحه آرا: مهمل

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

بہا : ۴۰۰۰۰ تومان

78-600-8961-34 -5/ 978-7.0-8961-34-0

همه حقوق محفوظ است

دفتر انتشارات: کرج - جهان شهر - خیابان استانداری البرز

تلفن تماس: ۰۲۶-۳۴۴۲۱۵۸۹ ۰۹۱۲۲۶۰۷۶۷۱

info@avaiveyana.com / avaiveyana@gmail.com

خرید اینترنتی کتاب: ketab.ir

هر گونه نسخه برداری و تکثیر از کل کتاب یا بخشی از آن ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

تقدیرناظر

برنامه خدادادیمان و خرد

با احترام و احترام خدمت شما فرهیختگان محترم

سخن بسیار جمعی در برابر حضرت محمد (ص) آغاز می‌کنیم که فرموده‌اند: «اگر علم و دانش در ستاره‌ی ثریا و در دوردست‌ها هر که باشد، افرادی از سرزمین پارس به این علوم، دست خواهند یافت.» ایشان علاوه بر علم و دانش در بسیاری از فرموده‌های خویش که در کتاب میزان‌الحکمه ذکر شده است از تمدن کشور پارس و به‌ویژه از شصت و خفایص نیکوی ایرانیان به عنوان الگویی بی‌بدیل برای جهانیان در تمامی ابعاد یاد فرمودند که این افتخاری است بس غرورآفرین و از همه مهم‌تر، حفظ این مقام در جهان است که جز با حفظ و تدلی همه‌ی افراد جامعه و اهتمام ورزیدن به شغل و حرفه‌ی خویش، جهت ارائه‌ی بهترین خدمات در حیطه‌ی کاری، میسر نخواهد بود و به قول مارتین لوتر کینگ (مبارز علیه نژاد پرستی):

«اگر شخصی... رفتگر نامیده می‌شود، باید همان رنگه‌ی خرابان‌ها را و معابر را جارو کند که میکمل آنز نقاشی می‌کرد، بتهوون سمفونی می‌ساخت و شکسپیر شعری سرود، و باید آن گونه خیابان‌ها را جارو کند که تمامی موجودات آسمانی و زمینی مکتی کنند و بگویند، این رفاهی کار می‌کرد که کارش را خوب انجام می‌داد.»

همه‌ی ما دست اندرکاران انتشارات آوای وینا، هر روز کار خود را با این رزوه‌ی زیور می‌کنیم که مصداق این جمله‌ی زیبا باشیم و لحظات شما مخاطبان گرامی را سرشار از بهره‌مندی و لذت سازیم. از شما فرهیختگان گرامی تقاضا داریم، ما را از نظریات، انتقادات و پیشنهادهای سودمند خود بهره‌مند سازید. نکته‌سنجی شما عزیزان، همچون چراغی برفروغ، روشنگر راه ما خواهد بود.

موفق و موید باشید

نسیم عیدی

مدیر مسئول انتشارات آوای وینا

مقدمه مولف:

در سال ۱۳۶۶ شمسی، زمانی که شش سال از شروع جنگ تحمیلی ایران با عراق می‌گذشت خانواده‌ی ما و بی‌سری‌هایم از کرمانشاه به بندر انزلی از شهرهای استان گیلان مهاجرت کردند. سرانجام توسط دولت حمایت شده و برای سر و سامان گرفتن به طور امانت به آما خدای داده شد و من نیز در تاریخ ۱۳۶۶/۶/۱ در همان شهر چشم به جهان گشودم.

مدت کوتاهی را در گیلان به همراه خانواده به سر بردیم. خانواده‌ی شش نفری ما که شامل دو خواهر و دو برادر به همراه پدر و مادر بودیم، بعد از پایان جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۸ برای ادامه‌ی زندگی به نزد پدری‌مان بازگشتیم تا دوباره زندگی خود را در آنجا ادامه دهیم و همانند روزهای گذشته در بل از جنگ با آرامش، کنار اقوام خود زندگی شیرینی را ادامه دهیم؛ ولی متأسفانه مدت کوتاهی از زندگی شیرین خانواده‌ی ما نگذشته بود که دوباره به یک چالش بزرگ رسیدیم. این بار عزیزترین شخص خانواده‌ی خود، پدر را از دست دادیم. اینک یک خان‌دمن پنج نفره ی بی‌راهنما و بدون تکیه‌گاه شده بودیم که باید به زندگی خود ادامه می‌دادیم.

با مشقت‌های فراوان، سالیانی را طی کردیم تا مادرم دوباره تصمیم به ازدواج گرفت و با مردی به نام حمید ازدواج کرد. آنها تصمیم گرفتند باقی زندگی خود را به شهر دیگری کوچ کنند و زندگی را در آنجا از سر گیرند. شهری که هم شرایط کاری

خوبی داشته باشد و هم در آن محیط، فضایی برای پیشرفت من و خواهر و برادرانم فراهم شود. آن شهر جایی نبود جز "کرج" که نزدیک به پایتخت و دارای موقعیت‌های شغلی بهتری بود.

پدر جدید خانواده ما حمید در شرکت راه و ترابری تهران مشغول به کار شد؛ آن زمان خواهرانم ازدواج کرده بودند و من جوانی بیست ساله بودم و به دنبال رسیدن به اهداف ذه‌بیش که "ورزش کار شدن" بود، شبانه‌روز تلاش می‌کردم.

و پس مورد علاقه‌ی من فوتبال بود؛ ورزشی که از کودکی دوست داشتم آن را به طرر حرفه‌ای ادامه دهم؛ ولی متاسفانه در همان سن جوانی بر اثر یک حادثه، بینایی خود را کاملاً از دست دادم و روند زندگی‌م به طور کامل تغییر کرد و سرنوشت مرا به سوی دیگری کشید.

اوایل نابینا شدنم، زندگی‌م ایام سخت و دشوار بود، اما طولی نکشید که توانستم با شرایط جدید، خود را وفق دهم. همه قدر که از نابینا شدنم می‌گذشت در خود توانایی بیشتری احساس می‌کردم؛ گویم به این اور رسیده بودم که می‌توانم پله‌های موفقیت را با نابینایی سریع‌تر طی کنم. تمام دوستان و ارفایانم فکر می‌کردند که دیگر من باقی عمر خود را در خانه سپری خواهم کرد؛ ولی برخلاف افکار آنها، من همچون یک رودخانه، جاری شدم و تمامی سدهای پیش روی خود را به‌احتی شکستم و با علاقه‌ی بیشتر به‌خداوند، زندگی‌ام را عاشقانه رنگ‌آمیزی کردم. به‌رگار اجازه ندادم به هر سمتی که می‌خواهد مرا به دنبال خود بکشاند؛ پس شروع به فعالیت کرده و نوشتن را آغاز نمودم. امروز که این کتاب به چاپ رسیده و در دست شما فرهیختگان قرار گرفته است، مفتخرم که مشغول انجام کار مورد علاقه‌ام هستم و زندگی‌م کاملاً بوق، خواسته-هایم می‌گذرد و به‌یاری خالق، خود را انسانی موفق می‌دانم.

امیدوارم با خواندن چکیده‌ای از گذشته‌ی پندآمیز اینجانب با امید بیشتر به خداوند و با لطف پروردگار، زندگی خود را زیبا و عاشقانه رنگ‌آمیزی نمایید.

امین مردان نیک